

# جنگ معلم مهربان با والدین آزاررسان

عکس تزئینی است

ماهرخ غلامحسین پور

«شناسایی کودکانی که در معرض زخم‌های عاطفی و فیزیکی قرار گرفته‌اند و تلاش برای کمک به این کودکان آسیب‌دیده بخش معمول و روزانه کار من است.»

این جمله «رحیم همت‌الله» با بیست و سه سال سابقه تدریس در دوره ابتدایی است. رحیم می‌گوید معلم هر پنج پایه یک دبستان دورافتاده در حومه شهرستان رامشیر استان خوزستان است.

او در مرحله اول تلاش می‌کند در حد توانش به کودک آسیب‌دیده کمک کند. با اعضای خانواده آن‌ها وارد گفتگو می‌شود. برای این کار باید جانب احتیاط را نگه دارد تا روستایی‌ها تلاش او را مداخله‌جویانه فرض نکنند. گاهی به منزل شاگردانش سرکشی می‌کند، حتی به برخی پدر و مادرها که سواد خواندن و نوشتن دارند کتاب‌های آموزشی می‌دهد، اما مواردی هم بوده که شرایط وخیم‌تری داشته‌اند. کودکانی که آشکارا نشانه‌های کبودی، پریشانی و زخم‌های فراوانی روی تنشان باقی مانده و نیازمند معرفی به مشاور یا حتی پلیس بوده‌اند.

رحیم بارها فرصت انتقالی به پایتخت و شهرهای بزرگ را داشته است. یک بار هم نامزد معلم نمونه منطقه شده، اما مایل نیست از آن محله برود. او به کوچه‌های تنگ و تاریک خلف‌آباد عادت دارد.

رحیم با اشاره به تجربه این همه سال معلمی می‌گوید: «هر وقت کودکی را می‌بینم که ناآرام و پرخاش‌گر است یا در خود فرو مانده و منزوی، می‌فهمم یک جای کارش ایراد دارد. این بچه‌ها به آموزش در مدرسه تمایل نشان نمی‌دهند. تمرکز کافی ندارند. لکنت زبان می‌گیرند یا زیاد خجالتی هستند. در بازی با هم‌سالان ثبات رفتاری ندارند، بین انفعال و پرخاش‌جویی در نوسانند و عنصر خودارزش‌پنداری در آنها به شدت آسیب دیده است. گاهی با اینکه از مراحل اولیه کودکی عبور کرده‌اند، اما رفتارهای عصبی از خودشان بروز می‌دهند، ناخن‌هایشان را می‌چونند یا تار مویشان را تاب می‌دهند.»

این معلم قدیمی می‌گوید زنگ تفریح همیشه باید نگران درگیری بین آن‌ها برای کنترل خشونت احتمالی باشد. او معتقد است بیشتر شاگردانش که از طبقه فرودست و فقیر جامعه هستند، رفتارهای خشن‌تری در مقایسه با هم‌سالان دیگرشان دارند.

رحیم می‌گوید به عنوان یک معلم اقتداری برای کمک به کودکان آسیب‌دیده ندارد. قانون از او حمایت نمی‌کند و مردم محلی به او توصیه می‌کنند وارد زندگی خصوصی شاگردانش نشود و از دردسر بپرهیزد.

«کمک به شرایط روحی بچه‌ها و آموزش مسائل انسانی برایم بیش از آموزش کتاب‌های درسی اهمیت دارد. به باور من یک دست‌فروش خوشحال بهتر از یک پزشک غمگین و افسرده با اعتماد به نفس پایین است.»

بر خلاف رحیم که نگران حمایت مراجع قانونی در مورد گزارش معلم از وضعیت یک کودک آسیب‌دیده است، در کشورهای توسعه یافته، اطلاع‌رسانی در این مورد وظیفه قانونی معلم و سیستم آموزشی است.

مدرسه یک اهرم فشار و کنترل‌کننده برای متوقف کردن والدین آزاررسان است.

## مدرسه، خط قرمزی برای تنبیه خانگی کودکان

هنوز کلاس درس گرامر پیشرفته شروع نشده بود که شماره مدرسه رایان روی صفحه تلفنم ظاهر شد. خانم لوری بود که می‌گفت باید هر چه سریع‌تر به آنجا مراجعه کنم. با دلشوره از او پرسیدم «آیا اتفاقی برای پسرم افتاده؟ لطفاً بگویید حال او خوب است؟»

خانم لوری با لحن عجیب و مبهمی گفت: «تصور می‌کنم ما باید این سوال را از شما بپرسیم. پیشنهاد می‌کنم تا قبل از ساعت یک به دفتر مدرسه مراجعه کنید.»

کنجکاوی و پرس و جو فایده نداشت. همین اندازه می‌دانستم که در حال حاضر رایان حالش خوب است و دارد با بقیه بچه‌ها بازی

می‌کند. با این حال تمرکز ذهنی برای ادامه درس و مشق نداشتم. راهی مدرسه شدم. خانم لوری آنجا بود و از زیر عینک ته‌استکانی داشت سر تا پای مرا می‌پایید. مدیر و مشاور مدرسه راهی اتاق پشتی دفتر شدند که دستگاه کپی و تخت معاینه پرستار آنجا بود. خانم لوری را هم صدا زدند. نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده و البته که نگران بودم. وقتی برگشتند اولین سوالشان این بود که «چه توضیحی برای کبودی کمر و شانه سمت راست رایان دارم؟» «آنها می‌خواستند بدانند چه اتفاقی برای پسرم افتاده و اینکه به نظر می‌رسد این کبودی نتیجه درگیری باشد.

با اینکه مورد تردید آنها بودم، از این اتفاق دلخوش شدم. پسرم مورد حمایت معلم مدرسه، مدیر و مشاور آنجا بود. حتی کسی از خانواده هم خیال آسیب زدن سهوی به او را نمی‌توانست به مخیله‌اش راه دهد. توضیح دادم که شب گذشته با وجود هشدار همیشگی من، با برادرش بازی کرده و کشتی گرفته و اثر پشت کمر کودک نتیجه بازی روی سطح زیر موکت بوده است. آنها گفتند رایان هم در پاسخ به کنجکاوی معلمش همین توضیح را داده اما باید مطمئن می‌شدند. شماره تلفن برادر رایان را روی برگه‌ای که جلویم گذاشته بودند نوشتم. قرار شد از او هم بپرسند. پرستار مدرسه تایید کرد که قرمزی پوست کودک ناشی از ساییدگی است.

در کشورهایی که قانون به حقوق اولیه کودک احترام می‌گذارد، مدرسه و توجه معلم، عامل غیرقابل انکاری برای کاهش خشونت خانگی است.

«صبا» یازده سال پیش با همسر و تنها پسرش بابک، به امید دستیابی به یک زندگی بهتر راهی آمریکا شدند. اما در طول یازده سال گذشته دو عضو دیگر خانواده آنها افزوده شد. دو دختر دوقلوی هشت ساله. صبا می‌گوید شوهرش به سرعت عصبانی می‌شود: «همسرم گاهی از کوره در می‌رود و هیچ عاملی جلودارش نیست، اما چیزی نمی‌گذرد که از برخوردش پشیمان می‌شود. او قادر به کنترل خشم ناگهانی خود نیست و به همین دلیل در ایران که بودند، بارها بابک را تنبیه فیزیکی کرده بود. اما از ترس بازخواست مدرسه، این تجربه در مورد دخترانم اتفاق نمی‌افتد.»

پسر بزرگ صبا در ایران دوران ابتدایی را به پایان رسانده است. آن روزها همسر صبا هراسی نداشت که مورد بازخواست قرار بگیرد: «ساکن یکی از محله‌های حاشیه تهران بودیم. مدرسه‌های آنجا نظم چندانی نداشت. توجه کسی به کبودی تن بچه‌ها جلب نمی‌شد. یکی از دلایل این کم‌توجهی شاید چشم‌پوشی قانون نسبت به تنبیه کودک در خانه باشد. نگاه عرف و قانون به پدر به عنوان ولی و قیم کودک و کسی است که مجاز است در حد متعارف او را تنبیه کند. آموزش کودک بدون تنبیه در چارچوب فرهنگ و سیستم آموزشی ما قابل تصور نیست. کمی تنبیه، دو سه چک یا ضربه به صورت یا هل دادن و تحقیر او، هیچ‌کس را نمی‌کشد. این تصور والدینی است که مدعی هستند در تنبیه کودک اهداف خیرخواهانه دارند.»

دکتر «سعید پیوندی»، جامعه‌شناس و استاد دانشگاهی که در حوزه علوم تربیتی و آموزشی فعالیت می‌کند، بر این باور است که معلم می‌تواند یک واسطه موثر و حیاتی بین کودک آسیب‌دیده و نهادهای مدنی و حمایت‌گر باشد.

این جامعه‌شناس معتقد است حمایت از کودکان آسیب‌دیده از خشونت خانگی نیازمند تخصص است. مثلاً یک معلم ریاضی که دوره‌های مخصوص روان‌درمانی ندیده، قادر نیست به چنین کودکی کمک تخصصی چندانی بکند. اما با شناسایی و توجه به کودکانی که مضطرب بوده و به نظر می‌رسد در معرض خشونت خانگی بوده‌اند، باید آنها را به متخصصان ارجاع داد.

او به نقش هشداردهنده و آموزشی معلم به عنوان حلقه ارتباطی بین کودک و خانواده اشاره می‌کند: «معلم می‌تواند با خانواده کودکی که به نظر مضطرب می‌رسد، وارد گفتگو شده و پیامدهای روحی و روانی خشونت را برای آنها روشن کند. او می‌تواند سرانجام منفی خشونت و تاثیر آن بر یادگیری کودک را یادآوری کند.»

این پژوهش‌گر به جای خالی یک نهاد حمایت‌گر که قدرت اجرایی کافی در حوزه حمایت از کودکان آسیب‌دیده داشته باشد اشاره می‌کند: «در فرانسه روانشناس مدرسه با کودکان نیازمند به مشاوره برخورد فعال می‌کند. دانش‌آموزان می‌توانند از طریق شماره تلفنی که در مدرسه به آنها داده شده، موارد خشونت خانگی را گزارش بدهند و این کودکان حتی اگر نسبت به این گزارش‌ها میلی نشان ندهند، با دقت و توجه خاصی در مدرسه شناسایی شده و به پلیس ارجاع داده می‌شوند.»

او می‌گوید این خشونت‌ها در خانواده مهاجران به کشورهای توسعه‌یافته بیشتر است: «تجربه من نشان می‌دهد دخترانی که در خانواده‌های مسلمان بزرگ می‌شوند، بیشتر از بقیه کودکان در معرض خشونت خانگی هستند. سخت‌گیری در مورد پوشش یا زمان رفت و آمد آنها بهانه‌ای برای بروز خشونت می‌شود. در این موارد مدرسه و معلم و روانشناس تربیتی نقش واسطه و شناسایی‌کننده دارند و پیگیری پرونده را به پلیس ارجاع می‌دهند.»

دست‌اندرکاران مدرسه به جز آموزش بنیادین کودکان در خصوص حقوق طبیعی و انسانی آنها و شیوه برخورد با فرد متجاوز یا خشونت‌گر در خانواده، می‌توانند خود نسبت به شناسایی کودکان آسیب‌دیده و حمایت از آنها نقش غیرقابل انکاری داشته باشند. شاید به دلیل اهمیت همین نقش است که آموزش معلمان و مدیران مدارس برای شناسایی و مقابله با اشکال پیچیده و مختلف خشونت بر پایه روش‌های نوین رفتارشناسی انسان عصر جدید ضروری است.

# فقدان آموزش های جنسی خانگی؛ نتیجه خشونت

digitalista/ bigstockphoto.com

گفت‌وگوی آیدا قجر با سعید پیوندی جامعه‌شناس و استاد دانشگاه

بحث درباره تجاوز زناشویی تنها چند دهه است که از ناشناختگی و حوزه خصوصی به چالشی علنی در عرصه عمومی تبدیل شده است. شاید خیلی از ما تا چندین سال پیش از وجود این نوع از خشونت بی‌اطلاع بودیم یا چه‌بسا همچنان بسیاری از زنان و مردان باشند که با شنیدن ترکیب «تجاوز زناشویی» بهت‌زده شوند.

## عدم وجود رضایت در رابطه جنسی، خشونت است

در واقع رابطه جنسی میان دو نفر وقتی به هر دلیلی از روی تهدید، اجبار روانی، اقتصادی، جسمی، عاطفی یا انواع دیگر رخ دهد که یک طرف رابطه رضایت و میل به آن ندارد، شکلی از خشونت به شمار می‌رود. [بیشتر بخوانید: [رضایت، حلقه گم‌شده رابطه جنسی](#)]

سعید پیوندی جامعه‌شناس، استاد دانشگاه و کارشناس حوزه آموزش در توضیح شدت و جنس خشونت در رابطه جنسی توضیح می‌دهد که این مساله به نوع «اجبار» بستگی دارد: «گاه این خشونت می‌تواند شکل فیزیکی به خود بگیرد و گاه اشکال ظریف‌تر و حتا غیرمستقیم داشته باشد. خشونت روانی در رابطه جنسی ناشی از عدم رضایت خاطر، نامطلوب و آزاردهنده یا تحمیلی بودن عمل نزدیکی است.»

[خصوصیات خشونت خانگی از دید خانه امن را [بخوانید](#)].

به گفته او «اشکال شدیدتر خشونت هم به رفتارهای جنسی بر می‌گردد که با آزار، درد یا تحمیل این یا آن عمل به طرف مقابل همراه باشد. کسانی شاید از کارها و رفتارها یا حتا حرف‌هایی لذت می‌برند که برای طرف مقابل نامانوس، نامتعارف، غی قابل قبول یا حتا مسمت‌کننده است. نبودن گفت‌وگویی باز میان دو نفر می‌تواند امکان شکل‌گیری رفتارها و برخوردهای خشونت‌آمیز را افزایش دهد.»

[[اثبات آزار جنسی خانگی در مراجع کیفری](#) را بخوانید]

## استفاده از بدن به عنوان ابزار تشویق و تهدید: ابژه‌پنداری بدن زن

از سوی دیگر در برخی موارد که به تازگی شنیده می‌شود، افرادی هستند که از بدن خود به عنوان ابزار تشویق یا تهدید استفاده می‌کنند. در چند سال اخیر این موضوع را بیشتر به زنان در ایران نسبت می‌دهند، به طوری که اگر خواسته زنان یا در مواردی مردان برآورده شود یا نشود، شریک جنسی آن‌ها می‌تواند تن خود و در نتیجه رابطه جنسی را به عنوان جایزه در اختیار طرف مقابل قرار بدهد یا ندهد.

نگاه ابژه‌پنداری به بدن زن و توانایی در اختیار درآوردن آن به قرن‌ها تاریخ بشری برمی‌گردد که در نگاه سنتی مرد مالک آن بوده است. حال گفته می‌شود با قدرت پیدا کردن زنان، این معادله برهم خورده و اگرچه حاضر نیستند تحت هر شرایطی به خواسته‌های جنسی طرف مقابل‌شان پاسخ مثبت بدهند، اما از بدن خود به عنوان ابزار تشویق یا تهدید استفاده می‌کنند.

در واقع چه سورفتارهایی چون ابزار تشویق یا تهدید بودن بدن و استفاده از آن و چه تجاوز جنسی در کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه که همچنان بر تابوهای خود روزگار می‌گذرانند، حاصل یک امر بدیهی، یعنی فقدان آموزش رابطه جنسی و بدن انسان است. تا به آن‌جا که می‌تواند رابطه جنسی ما را به اشکال بیمارگونه منحرف کند.

[اگر به نگاه حقوقی به این مقوله علاقه دارید بخوانید: [نگاهی به خشونت خانگی و مفهوم حریم جسمانی در حقوق](#)]

## از اسکاندیناوی تا فرانسه

البته در کشورهای توسعه‌یافته نیز آموزش سطوح مختلف دارد. به عنوان مثال در کشورهای اسکاندیناوی که روشن‌گرایانه با تابوهای اجتماعی برخورد می‌شوند از ۳۱ سالگی دختران و پسران را با بدن‌های خود و جنسیت دیگر آشنا می‌سازند و در مقابل فرانسه که سیستم آموزشی محافظه‌کارانه‌تری دارد سعی می‌کند با ارائه اطلاعات بچه‌ها را با چگونگی پرهیز از بیماری‌ها و مشکلات جنسی آشنا می‌کند.

مساله آن‌جاست که بچه‌ها منتظر این تصمیم مدرسه و نظام آموزشی نمی‌مانند و عقب‌انداختن هرچه بیشتر این آموزش می‌تواند آن‌ها را بیشتر با خطر مواجه کند.

البته اختلاف نظر درباره آموزش آناتومی و بیولوژیک بدن کم‌تر است. بچه‌ها از دوران ابتدایی بدن یکدیگر را نگاه می‌کنند و در مدرسه به شکل علمی با این تفاوت‌ها آشنا می‌شوند. برخلاف آن‌چه در نظام آموزشی ایران اتفاق می‌افتد و تا همیشه این بدن به رمز و رازی مبهم می‌ماند که صرفاً با تجربه شکست‌ها و آسیب‌های مختلف، اگر به قهر از بدن نیانجامد، می‌تواند راهی به روشنایی پیدا کند.

### کودکان از چهار منبع درباره مسایل جنسی می‌آموزند

سعید پیوندی می‌گوید بچه‌ها از چهار منبع می‌توانند به مسایل جنسی دسترسی پیدا کنند: مدرسه، خانواده، رسانه‌ها و گروه‌های هم‌بازی که البته نگاه و تاثیر یکسانی ندارند. نظام آموزشی را باید مهم‌ترین منبعی دانست که می‌تواند شناخت دقیق علمی را درباره مسایل بدن و امور جنسی به نسل جوان ارایه دهد اما «همزمان باید بحث باز انتقادی درباره چگونگی رابطه جنسی و جایگاه آن، اشکال انحراف‌های جنسی، بدن و بعد اجتماعی آن در اختیار نسل جوان قرار گیرد تا آن‌ها را صاحب فرهنگی کند که در مقابل اشکال ناسالم و بیمارگونه رابطه جنسی محافظت‌شان کند.»

شناخت دقیق و علمی به افراد اجازه می‌دهد که از بعد حوزه ممنوعه و تابو به بدن و رابطه جنسی‌شان نگاه نکنند: «در نتیجه این مساله برای دانش‌آموز مانند پدیده‌های دیگر به موضوعی باز برای شناخت بهتر و درک ابعاد و پیچیدگی‌های آن فکر کردن تبدیل می‌شود. بعد دوم فراگیری انواع خطرات رابطه جنسی است تا او را نسبت به بیماری‌ها و مشکلات آگاه مصون کند. بعد سوم به تکنیک‌های مسائل عملی‌تر رابطه جنسی برمی‌گردد مثلاً ارضای جنسی از نظر علمی کدام است، اهمیت و معنای توجه به طرف مقابل چیست یا رابطه بین لذت روانی و جسمی چگونه است. بعد چهارم بعد اجتماعی رابطه جنسی است به معنای آن‌که این نوع رابطه در روابط اجتماعی ما و رابطه ما با دیگران چیست و از چه ابعادی می‌توانیم با شریک جنسی‌مان گفت‌وگو کنیم. در این صورت مدرسه به محل گفت‌وگوی دانش‌آموزان و معلمان هم تبدیل می‌شود و پایه‌های لازم برای آگاهی جنسی بیشتر ایجاد می‌شود.»

اهمیت نظام آموزشی جایی پررنگ‌تر می‌شود که می‌تواند با ایجاد بحث‌های انتقادی و شفاف روی سه منبع دیگر، یعنی خانواده، هم‌بازی‌ها و رسانه تاثیر بگذارد. اما همان‌طور که پیوندی توضیح می‌دهد «نظام‌های آموزشی که این روند را یک‌گونه پی نمی‌گیرند، در نتیجه در برخی کشورها راه را برای اشکال مختلف انحراف، کج‌روی و باقی‌ماندن مسایل در هاله‌ای از ابهام هموارتر می‌کنند. در حالی که عدم بحث درباره مسایل جنسی در مدارس یا خانواده‌ها به این معنا نیست که نوجوانان و جوانان به سراغ آن نمی‌روند. از آنجایی که تجربه‌ای هم ندارند، فقدان اطلاعات گاه باعث شکل‌گیری تجربه‌های منفی، رفتارهای ناسالم و بیمارگونه می‌شود و همچنین خلاء فرهنگ رابطه جنسی و یا رفتارهای بیمارگونه را جایگزین فرهنگ رابطه جنسی سالم می‌کند.»

اشکالی از خشونت‌های جنسی مثل تجاوز زناشویی البته پدیده‌های جدیدی نیستند، صرفاً به تازگی از حوزه عمومی و پستوهای خانگی بیرون کشیده شده و به بحث انجامیده‌اند. آن‌چه امروز تازگی دارد ابزارهایی است که در محکومیت انواع مختلف خشونت خانگی و راه‌های قانونی حمایت از آسیب‌دیده ایجاد شده است. تحولی «کیفی» که به عقیده پیوندی «توقع فردی ما را در رابطه جنسی بالا می‌برد.»

### رابطه جنسی هم ابزار قدرت می‌شود

این جامعه‌شناس توضیح می‌دهد پایه‌ها و ارزش‌های سنتی عمیقاً درون فرهنگی و خصوصی هستند، با لایه‌های عمیق هویتی ما پیوند خورده‌اند و در خیلی از مواقع حالت جایگزین یا ابزار نمادین را پیدا می‌کنند. یعنی در جایی که رابطه نابرابر وجود دارد، رابطه جنسی هم به یکی از «ابزار قدرت» تبدیل می‌شود: «در تمامی روابط انسانی رابطه قدرت مطرح است و هر فردی در این صحنه تئاتر زندگی به گفته گوفمن ابزاری برای شرکت در این بازی قدرت آشکار و پنهان دارد. زنی که از ابزار بدن خودش استفاده می‌کند یا مردی که در رابطه جنسی مقاومت می‌کند.»

از سوی دیگر روان‌شناسان رفتار جنسی افراد را در رابطه جنسی آینه‌ای از وجود آن‌ها می‌دانند. برای همین پیوندی عقیده دارد که تفسیر نوع استفاده از این ابزارهای قدرت به راحتی میسر نیست: «در روابط جنسی با عمیق‌ترین لایه‌های ناخودآگاه فرد و تصویر گذشته او مواجهیم برای همین باید از داوری شتاب‌زده پرهیز کرد. رابطه جنسی همزمان یک نیاز غریزی است که سواستفاده را سهل‌تر کرده است. ممکن است افرادی نوع این استفاده ابزاری را نپسندند اما در ناخودآگاه خودشان، وقتی در بستر با شریک‌شان تنها هستند، آن را بازتولید کنند.»

### شاگردی که برای رابطه جنسی پول می‌گرفت تا نکته‌ای را ثابت کند

این جامعه‌شناس از یکی از شاگردانش مثال می‌زند که برای قرار گرفتن در رابطه جنسی با یک فرد خاص، از او پول می‌گرفت. البته نه به این عنوان که تن‌فروشی می‌کرد، بلکه از این جهت که می‌خواست به خودش و طرف مقابل‌اش بقبولاند رابطه‌ای که در آن هستند صرفاً جنسی است و بعد عاطفی و عشقی ندارد.

پیوندی با ذکر این مثال می‌گوید پیچیدگی‌های رابطه جنسی، بعد غریزی آن و پیوند عمیق آن با سرگذشت زندگی و تجربه‌های پیشین افراد مختلف باعث می‌شود برقراری فرهنگ انسانی رابطه جنسی هم گاه به سادگی مهیا نشود، بنابراین «فقدان اطلاعات و بحث انتقادی خصوصا در بعد روانی و اجتماعی می‌تواند زمینه‌ساز خشونت جنسی خانگی شود. بخشی از این خشونت‌ها به خاطر فقدان شناخت بدن و پی بردن به رابطه سالم است. ایجاد رابطه سالم و اهمیت این ارضای دوجانبه مرزهایی هستند که در بعد علمی کمک می‌کنند افراد کم‌تر به سمت چنین خشونت‌هایی کشیده شوند.»

این جامعه‌شناس همچنین توضیح می‌دهد که در بعد فرهنگی، اگر به شکل انتقادی به این مساله نپردازیم و خشونت جنسی خانگی را به ضد ارزش تبدیل نکنیم، تحمیل رابطه جنسی به فرد مقابل باعث می‌شود در خلوت آن‌ها همه نوع انحراف، سورتار و خشونت مجاز و مشروع شمرده شود: «آموزش و شناخت رابطه جنسی را وقتی پذیرفته شده می‌کند که با خواست و رضایت دو طرف اتفاق بیفتد و رابطه جنسی یک‌طرفه و تحمیلی مثل هر خشونت دیگری می‌تواند مورد تعقیب قانونی قرار بگیرد.»

پیوندی تصریح می‌کند که این بحث بایستی همزمان با شناخت علمی در جامعه مطرح شود تا بتوان شاهد سورتارها و تجاوزهای جنسی کم‌تری در جامعه بود.

مصاحبه با سعید پیوندی، جامعه‌شناس، در نقد مردسالاری را بخوانید: [خشونت خانگی علیه مردان در فرهنگ مردسالار](#)

## خشونت خانگی علیه مردان در فرهنگ مردسالار

گفت‌وگو آیدا قجر با سعید پیوندی

مثل هر پدیده اجتماعی دیگر، آمار دقیقی از خشونت علیه مردان وجود ندارد، نه در ایران که سکوت در مقابل این نوع از خشونت سنگین است و نه در کشورهای توسعه‌یافته که آمار قابل اتکاتری دارند. طبق آخرین تخمین‌هایی که بر اساس مستندات و شهادت‌ها ارایه شده، به عنوان نمونه قربانیان ۰۳ تا ۰۴ درصد خشونت‌های خانگی در انگلیس مردان هستند. این آمار در جامعه مصر به بیش از ۰۵ درصد می‌رسد و ۰۳ درصد خشونت‌های خانگی را در آمریکا شامل می‌شود.

اما معمولا مردان از بیان قربانی بودن در خشونت که از سوی زنی اتفاق می‌افتد، احساس شرم می‌کنند. عامل هر خشونت نیز در افکار عمومی مردان هستند. در دهه‌های اخیر بر اساس تلاش و مقاومت زنان، «برابری خواهی» به مطالبه‌ای تقریبا عمومی تبدیل شده، اما در عین حال پدیده دیگری مغفول مانده و چند دهه است که درباره آن صحبت می‌شود؛ خشونت علیه مردان. این سوال را که آیا مردانی هستند که از طرف همسر، دوست دختر یا هم‌خانه‌شان مورد خشونت قرار بگیرند، در چنین شبکه اجتماعی مطرح کردم و با پاسخ‌های اندکی مواجه شدم. تنها چندین نفر با اسامی مستعار یا به شکل ناشناس از زندگی‌شان با زنانی گفتند که از سوی آن‌ها مورد خشونت‌های روحی تا فیزیکی واقع شده یا می‌شوند. بیشتر شهادت‌دهنده‌گان رابطه خود را تمام کرده بودند و برخی همچنان در آن رابطه باقی مانده بودند. جواب‌های دیگری هم گرفتم: «مگه من شما رو می‌شناسم که زندگیم رو تعریف کنم؟ «یا» حالا پیام بگم از یه زن کتک خوردم که چی بشه؟»

همزمان با چند جامعه‌شناس تماس گرفتم که در خصوص چرایی این سکوت مردانه مشورت کنم. اما برخی از آن‌ها تمایلی برای گفت‌وگو نداشتند و گفتند در شرایطی که تمامی ابزارهای خشونت علیه زنان است، چطور می‌توان درباره خشونت زنانه علیه مردان صحبت کرد؟ در عین حال خشونت زنانه زیر چتری از خشونت‌های جنسیتی علیه آن‌ها حتی دفاع هم تعریف شد.

برای روشن‌تر شدن زوایای این نوع از خشونت، چرایی سکوت مردانه، دلایل نادیده گرفته شدن این نوع از خشونت با سعید پیوندی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در پاریس گفت‌وگو کردم که در ادامه متن کامل آن را می‌خوانید:

**خشونت خانگی علیه مردان یک واقعیت اجتماعی است**

پرسش: برخی معتقدند که به خاطر خشونت همه‌جانبه علیه زنان در جغرافیاهای مختلف نمی‌توان به خشونت علیه مردان مصداقیت بخشید. به نظر شما آیا خشونت علیه مردان را می‌توان در این شرایط قابل بحث دانست؟

**پاسخ:** با مراجعه به داده‌های مراکز اجتماعی مربوط به خشونت‌های خانگی می‌توانیم بگوییم امروز خشونت خانگی علیه مردان به عنوان واقعیت اجتماعی وجود دارد و ابعاد آن به اندازه ای است که نمی‌توان آنرا انکار کرد و یا پدیده ای بسیار حاشیه ای به شمار آورد. مثلا در سال‌های ۲۱۰۲ و ۳۱۰۲ ما با ۰۵۱ هزار مورد خشونت زنانه در روابط خانوادگی در مقابل ۰۰۴ هزار مورد خشونت که علیه زنان که به ثبت رسید، سر و کار داشتیم. طبق همین آمار از ۰۵۱ مرگ و میری که در خشونت خانگی اتفاق می‌افتد ۵۲ نفر مرد و ۵۲۱ نفر زن هستند. یعنی یک ششم موارد خشونت خانگی که به مرگ منجر می‌شود به مردها مربوط می‌شود. این آمار نشان می‌دهد که تقریباً ۵۸ درصد خشونت‌های خانگی را مردان علیه زنان انجام می‌دهند و ۵۱ درصد آن علیه خود مردان است. این آمار به شکایت‌های ثبت شده مربوط می‌شود و شاید همه ابعاد کمی و اشکال خشونت‌های خانگی را منعکس نکند. انتشار این آمار و طرح بحث در کشورهای گوناگون نشان می‌دهد که خشونت خانگی علیه مردان، پدیده اجتماعی در حال رشد است. ناگفته پیداست که طرح این بحث به معنای همسان دانستن ابعاد کمی و کیفی و اشکال متنوع خشونت از سوی مردان و زنان نیست. نباید فراموش کرد که زنان قربانیان اصلی خشونت‌های خانگی هستند و این موضوع اساسی نباید با طرح این بحث در سایه قرار گیرد. همزمان انکار خشونت خانگی علیه مردان هم انکار و سرپوش گذاشتن روی پدیده اجتماعی در حال رشد است.

**پرسش:** در صحبت‌های تان گفتید که نمی‌شود ابعاد خشونت علیه مردان را با خشونت‌هایی که علیه زنان ابراز می‌شود، مقایسه کرد. منظور از این ابعاد چیست؟ نوع خشونت یا جغرافیا یا چه عوامل دیگری؟

**پاسخ:** خشونت خانگی موضوعی تاریخی است که در طول قرن‌ها و در ابعاد گسترده وجود داشته اما فقط از میانه قرن بیستم از پشت درهای بسته خانه‌ها وارد عرصه عمومی شده است. در گذشته انواع خشونت‌ها درون خانواده اتفاق می‌افتاد اما فرهنگ عمومی، نظام ارزشی حاکم و حتی گاه قوانین رسمی اجازه وارد شدن به آن حوزه را نمی‌دادند. خانواده و روابط درونی آن فضای خصوصی به شمار می‌رفت و کسی حق ورود به آن را نداشت. مرد هم مالک زن و فرزندان خود بود و خشونت مردانه علیه آنها هم امری «طبیعی» و «مشروع» در دهه‌های اخیر با پیشرفت‌هایی مهمی که در حوزه حقوق فردی و بویژه حقوق زنان بدست آمده قوانینی تصویب شده اند که این ابعاد را از داخل خانواده به عرصه عمومی کشانده اند. با توجه به اطلاعات و داده‌های میدانی امروز می‌توانیم بگوییم این خشونت در وهله اول و بطور عمده توسط مردان علیه زنان به کار می‌رود. اشکال بسیار ظریف و نمادین خشونت خانوادگی وجود دارند که قابل اثبات و یا ثبت‌شدنی نیستند. نوع فیزیکی خشونت هم بیشتر مردانه است. اما چیزی که در حال تغییر است پدیده بر ملا و علنی شدن موضوع خشونت و طرح آن در جامعه و امکان پیگیری آن توسط نهادهای رسمی است؛ یعنی امکان مراجعه به مراکز قانونی و مشاوره برای قربانیان خشونت و حمایت‌های قانونی که در این حوزه وجود دارد. اگر گذشته خشونت خانگی در درون جعبه سیاه اسرار خانواده باقی می‌ماند امروز زن و مرد با ترس و اکراه کمتری این موضوع را مطرح می‌کنند. طبق همین آمار ۰۱ درصد زنان در برخورد با مردان خشن حاضر به شکایت می‌شوند که این آمار برای مردان قربانی خشونت حدود ۳ درصد است. این تفاوت آمار می‌تواند بیان‌گر آن باشد که تداوم، دامنه و شدت خشونت زنان بیشتری را ناچار به شکایت می‌کند. همه کارهای کیفی میدانی هم نشان می‌دهند که خشونت مردانه بسیار بسیار گسترده‌تر و متنوع‌تر است، قربانیان بیشتری هم می‌گیرد.

### حضور دایمی قدرت و سلطه در روابط زن و مرد

**پرسش:** برخی از جامعه‌شناسان می‌گویند که ابعاد خشونت زنانه علیه مردان بیشتر روحی و روانی یا اقتصادی است. یعنی اگر تعادل قدرت برهم خورده باشد یا زن دست بالا را داشته باشد، این نوع خشونت بروز پیدا می‌کند. آیا می‌توان به خشونت علیه مردان چنین شکلی داد؟

**پاسخ:** در رابطه زن و مرد مانند هر نوع رابطه اجتماعی دیگر موضوع قدرت و سلطه حضور دایمی دارد. نوع تقسیم و اعمال قدرت در روابط زن و مرد موضوعی است که متناسب با فضای اجتماعی و ویژگی‌های فردی آنها بگونه ای دایمی بازتعریف می‌شود. مسئله اصلی در دوران معاصر دگرگونی ژرفی است که تحول نقش‌های زنانه و مردانه در جامعه بوجود آورده است.

تغییرات اجتماعی چشمگیر در این حوزه شاید هنوز از بعد انتروپولوژیک توسط همه گروه‌های اجتماعی هضم نشده و ما با تنش‌ها و شکاف‌های ذهنیتی پر شماری سر و کار داریم. برابری حقوقی و اجتماعی زن و مرد و یا زنانه شدن بازار کار انقلاب‌های خاموشی هستند که گاه حالت نیمه پنهان هم دارند.

در یک نگاه کلی رابطه میان زن و مرد بخشی از هوشیاری تاریخی هر جامعه ای است و جوامع گوناگون تجربه‌های همگونی را زندگی نمی‌کنند. برای مثال اگر در بازنمای عمومی مرد نان‌آور اصلی خانواده باشد، زن باید بیشتر وظیفه همسری و مادری را برعهده بگیرد. در چنین فضای فرهنگی وقتی زن توانایی مالی پیدا می‌کند، توازن قدرت در خانه به هم می‌خورد و مرد می‌تواند این توازن جدید قدرت اقتصادی به نفع زن را نوعی تحول منفی به زیان خود تلقی کند. در واقع حمایت‌های قانونی از زنان در محیط‌های خانواده، کار و جامعه خصوصا در کشورهای پیشرفته صنعتی باعث تعدیل رابطه با مرد شده و رابطه قدرت جدیدی را در خانه شکل داده است. این رهایی زنانه و رفتن بسوی برابری گاه می‌تواند برای مرد معنای تحقیر داشته باشد. مردانی که در دنیای خیالی خود با رویای سلطه بر زن زندگی می‌کنند و واقعیت‌های اجتماعی برای آنها به صورت کابوس در می‌آیند. همین روایت در شکلی دیگر شاید در مورد کسانی هم صدق کند که خشونت علیه مردان را منکر می‌شوند. آنها صادقانه می‌خواهند از زنان حمایت کنند اما شاید در عمق ناخودآگاه آنها هم، زن همان موجود لطیف، فرشته بی‌گناه، تیمار دار و مادر و همسری مهربان و صبور است و نمی‌تواند هنگام نارضایتی و خشم دست به خشونت

بزند. این بازنمای فرشته گونه هم‌زمان به معنای نگاه به آنها به عنوان قربانیان ابدی بی گناه است و بنابراین نمی‌خواهند واقعیتی به عنوان «زن خشن» را بپذیرند.

**پرسش:** در بیشتر شهادت‌ها و اظهارات مردان، آن‌ها با آنچه خشونت بوده یا خشونت فرض شده، احساس تحقیر کرده‌اند. از جامعه ایران حرف می‌زنیم که مردان را جنس برتر بار می‌آورد و در مناسبات اجتماعی آن‌ها را بر حق می‌پندارد. آیا می‌توان این حس تحقیر را ناشی از تزلزل در حس مردانگی تلقین شده بر آن‌ها دانست و نه لزوماً کنشی که با آن مواجه شده‌اند؟

**پاسخ:** کاملاً درست است. در جوامعی که از آنها به عنوان جوامع انتقالی یاد می‌شود بسیاری از پدیده‌ها اجتماعی به خاطر خصلت‌های دوگانه دوران انتقالی دچار بحران درونی اند. در آنچه که به خانواده مربوط می‌شود روابط سنتی کاملاً ناپدید نشده و هم‌زمان عناصری از روابط جدید وارد فضای درونی آن شده است. در ایران شماری از پدیده‌های منفی، ناهنجاری‌ها و بحران‌ها نتیجه مستقیم حالت بینابینی و برزخی در جامعه است. وجود یک حکومت اسلامی و سماجت مثال زدنی آن برای حفظ برخی سنت‌ها و تحمیل برخی از ارزش‌های ناهمساز با دوران کنونی بر دامنه این بحران‌ها افزوده است. وضعیت خانواده مثال زنده این گونه بحران‌های آسیب‌شناسانه است. ما شاهد آن هستیم که از یک طرف پیشرفت‌هایی در حوزه زنانه جامعه حاصل شده که واقعی است و باعث می‌شود توقع و انتظارات جدید زنان در سطح جامعه مطرح شود و آنها خواهان حقوق برابر با مردان شوند. ولی هم‌زمان بسیاری از مردان جامعه از نظر روانی و فرهنگی برای زندگی این نوع روابط و به رسمیت شناختن آزادی‌ها و حقوق مشروع زنان آماده نشده‌اند. بسیاری از شواهد هم نشان می‌دهند تغییرات فرهنگی مردان در حوزه خانواده کند و پرتنش هستند. بسیاری از آن‌ها در دنیای گذشته زندگی می‌کنند و هر نوع واکنش زنانه را که بیان‌گر برابری و استقلال باشد تعرض به خود و هنجار شکنی و یا سرکشی تلقی می‌کنند. در حالی که بازنمای این «حریم» چه در بعد خیالی و چه نمادین و چه واقعی ربطی به وضعیت جامعه جدید ندارد. بخشی از مردان در دنیای قدیم خود غوطه‌ور اند و نمی‌خواهند بپذیرند که چیزی مهم در وجدان عمومی جامعه در حال تغییر است. این شکاف بین واقعیتی که در جامعه حضوری روزافزون دارد و دنیای ذهنی بخشی از مردان زمینه ساز تنش‌های درون‌خانواده می‌شود و چه بسا بسیاری از خشونت‌ها ناشی از همین شکاف‌های فرهنگی باشد. زنی که سرکش دیده می‌شود و یا زنی که برای دفاع از خود و یا ابراز خشم دست به خشونت می‌زند در بستر این فضا باید مورد بررسی قرار گیرد. فضایی که مشخصه اصلی آن عدم درک و وجدان‌های ناهمسازی است که همدیگر را نمی‌فهمند و دیالوگ میان آنها دشوار و ناممکن شده است. در ایران این مساله پیچیده‌تر است. همه‌جای دنیا قوانین و نهادهای رسمی جلوتر از جامعه است و در دگرگون کردن فرهنگ جامعه مشارکت می‌کنند اما در ایران قوانین و نهادها عقب‌تر از وجدان عمومی و خصوصاً زنان هستند.

**اعتراف به قربانی بودن پایان تابو و اسطوره برتری مردانه است**

**پرسش:** پس ما به این نتیجه رسیدیم که خشونت علیه مردان انکارشدنی نیست. پس چرا تا این حد سکوت در مقابل آن وجود دارد و مردان از ارایه شهادت یا اقرار به آن شانه خالی می‌کنند؟

**پاسخ:** به نظر من دو دلیل وجود دارد. اول آن‌که این پدیده در ابعاد فعلی جدید است. مجموعه حرکت‌های نیم‌قرن گذشته برای بهبود وضعیت زنان باعث شده آن‌ها از موقعیت جدیدی در جامعه و خانواده برخوردار شوند و تعادل رابطه قدرت میان آنها برهم خورد. آنها شاید از این موضع در مقایسه با مادران و مادر بزرگان‌شان راحت‌تر دست به خشونت می‌زنند. اما به نظر نمی‌رسد همه مشکل را بتوان با این دگرگونی توضیح داد، در گذشته هم شاید مردانی بودند که اینجا و آنجا از سوی زنان مورد خشونت قرار می‌گرفته‌اند هر چند دامنه این پدیده بسیار محدود بوده است.

امروز با تغییر موقعیت زنان ابعاد آن وسیع‌تر شده است. این بعد اجتماعی و تحول ذهنیتی جامعه‌ای است که زنان در مقام دفاع از خود و یا به دلایل دیگر می‌توانند دست به رفتاری‌هایی بزنند که مصداق خشونت خانگی محسوب می‌شوند. بعد دوم به روانشناسی جامعه و بویژه مردان برمی‌گردد. در واقع پدیده قربانی بودن مردان در خانواده هنوز برای افکار عمومی جا افتاده نیست. قدرت مردانه هنوز در فرهنگ جامعه امروز دست بالا را دارد، تمامی جنگ‌ها به دست مردان انجام می‌شود و نگاهی به رهبران اصلی دنیا نشان می‌دهد که سیاست هم بسیار مردانه باقی مانده است. با وجود همه دگرگونی‌ها در بازنمای عمومی و در وجه نمادین مرد «جنس اول» و «جنس قوی» است. برای همین اعتراف به قربانی بودن پایان تابو و اسطوره برتری مردانه است. در حوزه روابط خانواده هم تصویر قربانی برای مرد هنوز هم می‌تواند یک شکست و یک «سرافکنندگی» به حساب می‌آید در حالیکه قربانی بودن زن امری عادی و «طبیعی» است. شاید برای همین مردان به خود اجازه نمی‌دهند که از زنان شکایت کنند. همین که مردان سه برابر کم‌تر از زنان قربانی حاضر به شکایت می‌شوند نشان می‌دهد که سد روانی بزرگی مقابل خود دارند. در حقیقت اعتراف به قربانی بودن نوعی شکست دوم برای برخی از مردان است. آن‌ها یک‌بار توسط خشونت خانگی تحقیر شده‌اند و بار دیگر برای ثبت این خشونت از سوی نگاه عمومی جامعه مورد تحقیر قرار می‌گیرند.